

Duras, Marguerite - 1976 - 1977 - 1978
 : ترجمه قاسم روبین
 : ایشیا و ایشیا شرقی
 : ۵۳۶
 : ۷۸۱
 : ۷۷۸۸۶۶-۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
 : ایشیا
 : Le Ravissement de Lol V. Stein
 : ترجمه قاسم روبین
 : ایشیا و ایشیا شرقی
 : ۵۳۶
 : ۷۸۱
 : ۷۷۸۸۶۶-۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
 : ایشیا
 : Le Ravissement de Lol V. Stein
 : ترجمه قاسم روبین
 : ایشیا و ایشیا شرقی
 : ۵۳۶
 : ۷۸۱
 : ۷۷۸۸۶۶-۲۰۲۰۲۰۲۰۲۰
 : ایشیا

مارگریت دوراس

شیدایی لئو. اشتاین

ترجمه قاسم روبین



ناشر اختران

خیابان آزادی، تهران

تلفن: ۸۷۶۷۰۰۰۰

پست: ۱۹۷۱۵

پست الکترونیک: info@akhtarbook.ir

۱۹۷۱۵

۱۹۷۱۵

۱۹۷۱۵

0904430000 - 021 87670777 - 021 87670777 - 021 87670777 - 021 87670777
 0904430000 - 021 87670777 - 021 87670777 - 021 87670777 - 021 87670777
 0904430000 - 021 87670777 - 021 87670777 - 021 87670777 - 021 87670777



ناشر اختران

سال‌ها در آنجا بودم. آنجا که من و دوستانم همیشه با هم می‌بودیم و همیشه در آنجا می‌رقصیدیم. آنجا که من همیشه با دوستانم می‌رقصیدم و همیشه در آنجا می‌رقصیدم. آنجا که من همیشه با دوستانم می‌رقصیدم و همیشه در آنجا می‌رقصیدم.

زندگی من در آنجا بود.

لُل. و. اشتاین در اینجا متولد شده، در اس. تالا. بخش عمده‌ای از جوانیش را در همین جا گذرانده. پدرش مدرس دانشگاه بوده. یک برادرِ نُه سال بزرگ‌تر از خود هم داشته، که من البته هیچ وقت ندیده بودمش، می‌گویند که در پاریس زندگی می‌کرده. پدر و مادرش فوت شده بودند.

درباره دوره کودکی لُل. و. اشتاین چیزی ننشیده بودم که متحیرم کند، حتی از زبان تاتیانا کاژل که بهترین دوست دوران تحصیلش بوده.

پنج‌شنبه‌ها دوتایی در صحن سرپوشیده مدرسه، که خالی بوده، با هم می‌رقصیده‌اند. حاضر نبوده‌اند همراه سایر بچه‌ها با صف از مدرسه خارج شوند، ترجیح می‌داده‌اند توی مدرسه بمانند. کسی هم، به گفته تاتیانا، کاری به کارشان نداشته. بچه‌های خوش رفتاری بوده‌اند، بهتر از سایرین بلد بوده‌اند چطور درخواست کنند تا با درخواست‌شان موافقت شود. تاتیانا و رقص؟ رادیوی خانه جوار مدرسه اغلب موسیقی پخش می‌کرده، رقص‌های قدیمی برنامه رادیویی «خاطرات» هردوشان را خوشحال می‌کرده، بال درمی آورده‌اند، دو مبصر تنها در صحن بزرگ مدرسه. آن روز، در میانه رقص، صدای قیل و قالِ کوچه و گذر به گوش می‌رسیده. بیا، زود، تاتیانا است که می‌رقصد، بیا. و آنچه من می‌دانم همین است.

این را هم می‌دانم که لُل در اوآن نوزده سالگی با میکائل ریچاردسون آشنا شده، در یکی از سفرهای دوران تحصیلی، صبح، در زمین تنیس. بیست و پنج

سالش بوده میکائل ریچاردسون، به ازدواج رضا داده. ظاهراً شش ماهی می‌شده که نامزد بوده‌اند و قرار بوده که ازدواج در پاییز سر بگیرد. چندی پیش از آمدن به تعطیلات، به ت. بیچ، شبانه‌روزی را ترک کرده بوده. برای شرکت در جشن بزرگ فصل آمده بوده به ت. بیچ، کازینوی محلی شهرت. بیچ. تاتیانا گمان نمی‌کند که جشن مشهور کازینوی ت. بیچ چندان نقشی در بیماری لُل. و. اشتاین داشته باشد.

تاتیانا کارل منشأ بیماری را به گذشته‌ها ربط می‌دهد، به سال‌های پیش از دوستی‌شان. ریشه‌ها در خود لُل. و. اشتاین بوده، نهفته. بعد آشکار شده، بر اثر تأثر شدیدی که همیشه در محیط خانواده دامن‌گیرش بوده و بعد در شبانه‌روزی هم ادامه داشته. به گفته تاتیانا، که البته دیگرانی هم با او هم‌نظر بوده‌اند، لُل در شبانه‌روزی هم هنوز برای شدن، باز به قول تاتیانا، چیزی کم و کسر داشته. از وجناتش چنین برمی‌آمد که سنگینی خویشتنی را در نهان تحمل می‌کند که هر آن قرار است ظاهر شود، ولی خاطرش در هر مجالی پریشان می‌شد. شوکتی بود از مهربانی و نیز از بی‌اعتنایی؛ و این را در همان نگاه اول می‌شد در چهره‌اش دید. هیچ‌وقت چیزی از رنج و عذاب از خود بروز نمی‌داد، هیچ‌وقت کسی اشک نوباوگی در او ندید. تاتیانا به زیبایی لُل. و. اشتاین هم اشاره می‌کند، می‌گوید که در سر و کول هم زدن‌های توی شبانه‌روزی به زحمت می‌شد به چنگ آوردش، هر جایش را که می‌گرفتیم انگار آب به مشت گرفته باشیم در می‌رفت. دختری بود شوخ‌رفتنار و سخره‌گر، و در عین حال بی‌اندازه ظریف‌طبع. همیشه بخشی از وجودش انگار دور و پنهان می‌ماند از چشم دیگران و از اینجا و اکنون. کجا، معلوم نبود؛ در خواب و خیال بلوغ؟ تاتیانا می‌گوید که نه. در هیچ، در عدم انگار پنهان بود. این بخش غایب آیا عضوی به اسم قلب نبود، دل؟ تاتیانا همچو احتمالی را می‌داد که دل دخیل باشد، که دل لُل. و. اشتاین، به گفته او، غایب باشد. دل

شاید عن‌قریب حضور می‌یافت اما لُل به حضور دل پی نمی‌برد. باری، به نظر می‌رسیده که قلمرو احساسات، در وجود لُل، با سایر اعضای بدن هم‌ساز نبوده.

خبر نامزدی لُل. و. اشتاین همه جا پیچیده، ولی تاتیانا در صحت خبر شک کرده، مطمئن نبوده که لُل بتواند به شخصیت آدمی که توجه‌اش را در بست جلب کرده به درستی پی ببرد.

وقتی تاتیانا با میکائل ریچاردسون آشنا شده و شیفتگی جنون‌آسای لُل به این مرد را دیده، تکان خورده، شک و تردیدش هنوز پابرجا بوده، تردید از اینکه لُل به بی‌فرجامی دلش آیا نقطه پایان گذاشته است یا نه. از تاتیانا پرسیدم که بعد وقتی دانستید که لُل دچار بحران روحی است به اشتباه‌تان پی نبردید؟ باز هم گفت نه. گمان می‌کرد که این بحران و لُل همواره جداناپذیر بوده‌اند از هم.